

## فصل بیستم

## شورا

خلیفه دوم هنگام نماز و نیایش پروردگارش در مسجد پیامبر اکرم (ص) ترور شد (1)، و با قتل او، زندگی یکی از برجستگان تاریخ پایان گرفت. با این که ایام حکومت عمر از ده سال تجاوز نمیکرد، پر از حوادثی بود که مسیر تاریخ را عوض کرد. زندگی او پایان یافتندون این که نفوذ وی پایان پذیرد. او از دنیا نرفت، مگر این که این امت تحت حکومت خود را، به آیندهای سپرد که آبستن حوادث بزرگی بود و کلید آن حوادث همان شورایی بود که وی در بستر مرگ راجع به آن وصیت کرد

مسلم در صحیح خود روایت کرده است که عبد الله بن عمر به پدرش گفت: «...مردم گمان دارند که تو جانشین تعیین نکردهای. پراستی اگر شتر چرانی و یا گوسفند چرانی داشتی که نزد تو مسآمد در حالی که شتران و گوسفندان را به حال خود جا گذاشته بود، نظر میدادی و میگفتی او اهمال کرده است و تبهکار میباشد، زیرا شبانی و مسؤولیت مردم مهمتر است.» عبد الله میگوید: سختم مورد توجه او قرار گرفت، لحظهای سرش را پایین انداخت و بعد رو به من کرد و گفت: اگر جانشین تعیین نکنم پیامبر (ص) هم جانشین تعیین نکرد. و اگر جانشین تعیین کنم به این دلیل است که ابو بکر جانشین تعیین کرد... (2) البته خلیفه، در آغاز کار از تعیین شخص معینی خودداری کرد. ابن اثیر در الکامل، و طبری در تاریخ خود نقل کردهاند که به عمر گفتند: یا امیر المؤمنین! اگر جانشینی تعیین میکردی خوب بود و او در جواب گفت: «اگر ابو عبیده زنده بود به جانشینی تعیین میکردم، و اگر پروردگارم از من سؤال میکرد [میگفتم] از پیغمبر شنیدم که او امین این امت است.» اگر سالم غلام ابو حذیفه زنده بود، جانشین قرار میدادم و در جواب مؤاخذه پروردگارم جواب میدادم: از پیامبر شنیدم که مفرمود: «همانا سالم، خداوند بزرگ را به سختی دوست میدارد.» او از جانشین قرار دادن پسرش عبد الله به شدت سر باز زد، و گفت: چگونه مردی را خلیفه قرار دهم که از طلاق زنش عاجز است؟ و یا گفت: «طلاق همسرش را... صحیح نمیداند؟»

بار دوم به او گفتند: اگر وصیتی کرده بودی خوب بود، در جواب گفت: «پس از گفت و گوی با شما حواسم را جمع کردم تا فکر کنم و مردی را به صاحب اختیاری شما تعیین کنم که شایستهترین فرد به راندن شما به سوی حق باشد (و به طرف علی اشاره کرد) التبهوشی مرا گرفت. پس، در آن حال مردی را دیدم که وارد بهشت شد و هر نوع میوه تازه و رسیده را میچیند و به خود میچسباند و زیر خودش منهد، دانستم که خداوند بر فرمان خود مسلط است. پس، من نخواستم که نه در زندگی و نه پس از مرگم خلیفهای را تحمیل کنم. بر شما باد توجه به این گروهی که پیامبر خدا (ص) درباره ایشان فرموده است: آنانند اهل بهشت، و ایشان عبارتند از: علی، عثمان، عبد الرحمن، سعد، زبیر بن عوام و طلحة بن عبید الله. پس، باید از میان ایشان مردی را انتخاب کنند و هنگامی سرپرستی انتخاب کردند باید کارگزاری او را نیکو بدانند و به خوبی یاریش دهند.» چون از نزد وی بیرون شدند، عباس به علی (ع) اشاره کرد تا با ایشان داخل شورا نشود. علی (ع) در جواب او گفت: من نمیخواهم مخالفت کنم. عباس گفت: در این صورت، آن خواهی دید که نمیخواهی ببینی. این بود داستان! خلیفه برای ایشان راه و روشی تعیین نکرد تا بدان وسیله فردی از خود را برای منصبی که پس از مرگ او، احراز میکند، برگزینند. در روز دوم، خلیفه روشی را معین کرد که با آن، خلیفه پس از او، انتخاب میشد! به افراد حاضر از آن شش نفر، خطاب کرد و گفت: «وقتی که از دنیا رفتم، سه روز با هم مشورت کنید، و باید خبر خوش به مردم برسد، و روز چهارم نیاید، مگر این که امیری داشته باشید. عبد الله بن عمر برای مشورت در جلسه حاضر میشود ولی او هیچ گونه حق رای ندارد. ولی طلحة (آن روز غایب بود) در رای دادن شریک شماست. پس، اگر در این سه روز آمد در جریان کار قرارش دهید و اگر نه کار مشورت را برگزار کنید... ولی تصور نمکنم کسی جز یکی از این دو مرد - علی یا عثمان - به مقام ولایت برسد. اگر عثمان رپرست شود او مردی نرمخو و اگر علی به ولایت برسد، او شوخ... طبع است ولی او شایستهتر است. به این که ایشان را به راه درست وا دارد

عمر، به ابو طلحة انصاری دستور داد تا پنجاه مرد از انصار انتخاب کند تا با سلاح آخته، روی سر اعضای شورا آماده بایستند تا، پس از دفن خلیفه، ایشان را وادار به گزینش فردی از میان خود کنند. خلیفه به او گفت: «پس، اگر پنج نفر، یک رای دادند و یک نفر موافقت نکرد، سرش را با شمشیر بزن، و اگر چهار نفر، همراهی شدند و دو تن مخالفت کردند، سر هر دو را قطع کن و اگر هر دسته سه نفری به یکی رای دادند، بایستی به داوری عبد الله بن عمر رفتار کنند. اگر به حکم عبد الله بن عمر تن ندادند، شما با گروهی که عبد الرحمن بن عوف است همراه باشید و بقیه... را - اگر از رای مردم درباره آن کس رو گرداندند - گردن بزنید

به روایتی دیگر، او گفت: «اگر سه روز پایان گرفت و به توافق نرسیدند گردن هر شش نفر را بزن و مسلمانان را به حال خودشان بگذار تا خود خلیفهای انتخاب کنند.» پس از دفن خلیفه،

اعضای شورا اجتماع کردند و مشاجره و نزاع در گرفت. نقل میکنند که طلحه، به نفع عثمان کنار رفت و زبیر به نفع علی (ع) و سعد بن ابی وقاص به نفع عبد الرحمن از حق خود گذشت. چه این روایت درست باشد و یا نادرست، بدیهی است که عبد الرحمن تصمیم داشته است، تا خود را از جریان خارج کند، به این ترتیب که حق انتخاب را به یکی از دو نفر، علی یا عثمان بدهد و او بدون هیچ تردیدی به عثمان واگذار کرد. اما به علی واگذار نمکرد، مگر پس از این که از او تعهدی بگیرد. چرا که عبد الرحمن داماد عثمان و شوهر خواهر مادریش - ام کلثوم دختر عقبه بن ابو معیط بود. پیمان پیشنهادیش به وی این بود: که پیرو حق باشد و از هوای نفس پیروی نکند و خویشاوند را به دیگری ترجیح ندهد و امت را خیرخواهانه سرپرستی کند.

سعد به عبد الرحمن (که هر دو از قبیله بنی زهره بودند) پیشنهاد کرد تا به نفع خود یعتبگیرد. عبد الرحمن به او گفت: «من خلافت را دوست ندارم و در صورت قبول هم، کنار خواهم رفت، زیرا شبی در خواب دیدم، باغی استسز سبز، پر از گیاه، شتر نری وارد آن باغ شد که تا آن روز زیباتر از او را ندیده بودم، از کنارم همچون تیری گذشتبه هیچ چیز از آن گیاهان توجهی نکرد تا از باغ گذشت ولی هنوز بیرون نرفته بود که شتری به دنبال او وارد شد و پی او را گرفت تا از باغ خارج شد. آن گاه، شتر بسیار بزرگی وارد شد در حالی که مهارش به زمین کشیده میشد و در پی دو شتر اول مرفت. سپس، شتر چهارمی وارد باغ شد و در باغ شروع به چریدن و جویدن کرد. نه، بخدا سوگند من آن چهارمی نمیشوم! براستی کسی نمیتواند جانشین عمر و «ابو بکر شود که مردم از او راضی باشند».

عبد الرحمن با دوستانش درباره کسی که باید عهددار خلافتشود، مشورت کرد و طبیعی است که میل عموم قبیله قریش به عثمان و دیگر مردم از بزرگان صحابی متمایل به علی (ع) بود. یک بار به علی (ع) و بار دیگر به عثمان پیشنهاد کرد، روز سوم که فرا رسید عبد الرحمن تصمیم گرفته بود تا کار را یکسره کند. مردم بامدادان در مسجد اجتماع کردند تا جایی که مسجد پر شد، عبد الرحمن رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! همه اتفاق نظر دارند که مردم شهرها به شهرشان برگردند، نظرتان را به من بگویید». عمار بن یاسر گفت: اگر میخواهی که مسلمانان اختلاف نداشته باشند با علی (ع) بیعت کن. مقداد بن اسود هم دوباره همان حرف را زد و گفت: «عمار راست مگوید، اگر تو با علی بیعت کنی همه ما مگوییم: شنیدیم و اطاعت کردیم». دو تن از قریش حرف این دو صحابی بزرگ را رد کردند. عبد الله بن ابی سرح گفت: «اگر تو میخواهی قریش اختلافی نداشته باشند با عثمان بیعت کن». و عبد الله بن ابی ربیععه مخزومی نیز حرف او را تکرار کرد و گفت: «راست گفتی، اگر با عثمان بیعت کنی خواهیم گفت: به جان و دل شنیدیم». آن گاه، ابن ابی سرح لبخندی زد. عمار به او گفت: «تو از کی مسلمانان را نصیحت میکنی؟». ابن ابی سرح در زمان پیامبر (ص) اسلام آورده بود و بعد مرتد شد و پیامبر خون او را مباح شمرد. هاشمیان با امویان به گفتگو پرداختند. عمار در حالی که همگان را مخاطب قرار داد، گفت: «ای مردم! خداوند ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و با دین خود ارجمندمان فرمود پس، چرا خلافت را از اهل بیت پیامبر (ص) خود باز مگردانید؟» مردی از قبیله بنی مخزوم در جواب او گفت: «ای پسر سمیه! پا را از لیمتبیرون نهادی، ترا به قریش چه کار که میخواهد برای خویش زمامداری برگزیند؟»

«سعد بن ابی وقاص به پسر عمویش عبد الرحمن گفت: «ای عبد الرحمن! پیش از این که مردم بشورند، کار را یکسره کن».

در این جا بود که عبد الرحمن، علی (ع) را طلبید و در حالی که خلافت را بر او عرضه داشت و شرط تازهای پیش پای او نهاد و گفت: «بر تو باد عهد و میثاق خدا آیا به کتاب خدا و سنت رسول خدا و روش شیخین رفتار میکنی؟» علی (ع) در جواب او گفت: «که برابر کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل میکند، ولی او حاضر نشد تا بر مینای رفتار و شیوه شیخین پیمان ببندد. علی (ع) گفت: «ولی من برابر نظر خودم اجتهاد میکنم». و در روایت دیگری: «امیدوارم که به علم خود و در حد توانم رفتار کنم».

و چون علی (ع) شرط عبد الرحمن را نپذیرفت، عبد الرحمن، عثمان را صدا زد آنچه را که به علی (ع) گفته بود، به او باز گفت. عثمان گفت: «آری!» و در روایت دیگری آمده است که عبد الرحمن سه بار آن پیمان را بر آن دو (علی و عثمان) عرضه کرد. هر سه بار علی (ع) رد نکرد ولی عثمان پاسخ مینداد: «آری». آن گاه، عبد الرحمن سرش را به طرف سقف مسجد بلند کرد و گفت: «بار خدایا! بشنو و گواه باش! بار خدایا! من آن وظیفهای را که بر عهده داشتیم به عهده عثمان گذاشتم، و با عثمان بیعت کرد».

علی (ع) بر آنچه روی داد، با این گفته خود اعتراض کرد

این نخستین روزی نیست که شما علیه ما (اهل بیت) متحد شدید پس، من صبر میکنم که صبر پسندیده است و از خدا در آنچه پیش مآید، یاری مطلبم». به خدا قسم تو عثمان را بر مسند خلافت ننشاندی مگر به این امید که آن را به تو باز پس دهد. ولی خداوند هر روز اراده جدیدی دارد». و سپس به عبد الرحمن و عثمان فرمود: «خداوند میان شما دو نفر عطر منشم بساید» (3). عبد الرحمن به او گفت: «راهی به زیان جان خود مگزین» (4) در حالی که با این گفتار به او یادآوری میکرد که خلیفه درگذشته، دستور قتل مخالف شورا را صادر کرده است و علی (ع) پس از بیعت در حالی که میگفت: «این نامه به پایان خواهد رسید»، از مسجد بیرون رفت

اما عمار رو به عبد الرحمان کرد و گفت: «هان ای عبد الرحمان! به خدا قسم تو او را وا گذاشتی در صورتی که او از کسانی است که به حق داوری میکنند و به حقیقت دادگرند». مقداد رشته سخن عمار را گرفت و گفت: «به خدا قسم به مانند آنچه با افراد این خاندان پس از پیامبر (ص) انجام شد، هرگز ندیده‌ام، شگفتا از قریش برآستی چه مردی را وا گذاشتند. چه بگویم؟ کسی را به هنگام داوری، دادگرتر، داناتر و پرهیزگارتر از او ندیده‌ام. ای کاش یاورانی پیدا منکردم!» عبد الرحمان رو به او کرد و گفت: «ای مقداد! از خدا بترس! من از این مترسم که مردم بر تو بشورند». مقداد، به او چنین پاسخ داد: کسی که مردم را به آشوب و امدارد فردی است که هوای نفسش را بر حقیقت ترجیح دهد (5). اکنون که به اختصار با رویدادهای شورا آشنا شدیم، شایسته است تا آنها را مورد دقت قرار دهیم و بکشیم هدفها، آرمانها و نتایجی را که از آن به دست آمد دریابیم. خواننده گرامی، مقداری از مطالب جالب را که در صفحات آینده ثبت شده است خواهد دید.

### ابو عبیده و سالم نسبتبه علی (ع) چه موضعی داشتند؟

خلیفه از این مطلب که اگر ابو عبیده بن جراح و یا سالم غلام ابو حذیفه زنده بودند بتردید یکی از این دو نفر را تعیین منکر، برده برداشت، زیرا که او از پیامبر (ص) شنیده بود که (1) میگفت: «ابو عبیده امین این امت است». نیز از پیامبر شنیده بود که مفرمود: «سالم علاقه‌مندترین فرد به خداست» با آن که عمر، دهها بار آشکارا از پیامبر خدا (ص) درباره علی (ع) مطالبی شنیده بود، که درباره هیچ صحابی دیگری مانند آن را شنیده بود، از تعیین او به خلافت باز زد.

اگر پیامبر (ص) درباره ابو عبیده فرموده بود که او امین این امت است، همان پیامبر (ص) گفته بود: «علی از من است و من از علیم و از سوی من کسی جز علی (ع) ادای دین نکند». و پیامبر (ص) ابو عبیده و هیچ صحابی دیگر را موظف نکرد تا پس از هجرت آن بزرگوار امانتها را به اهل مکه رد کند، فقط علی را امین بر این کار دانست و موظف به ادای امانتها فرمود. علی (ع) در چنان روزی که بزرگترین خطرها را احساس منکر، در عین حال بر بستر پیامبر خوابید، و جانش را فدیه آن حضرت کرد. با این وصف، پیامبر (ص) کسی را به جای خود شایسته نمیدید. اگر پیامبر (ص) فرموده است: «برآستی که سالم علاقه‌مندترین فرد به خداست». ولی او نفرموده است که خداوند سالم را دوست مدارد. اما آن بزرگوار فرمود: که خداوند مرا به دوستی چهار تن مامور کرده است و به من خبر داده است که آنان را دوست مدارد. و یادآور شد که علی یکی از آن چهار تن است. او این حرف را سه بار تکرار کرد. اگر خلیفه دوم این مطلب را از پیامبر شنیده بود ولی از آن بزرگوار مطلبی بالاتر از این را شنیده بود که روز خیبر در حالی که لشکر اسلام با سپهسالاری ابو بکر و بعد عمر از فتح دژهای

پیامبر (ص) درباره علی (ع) سخنی بالاتر از آن را فرموده است. «ای علی! آیا تو نمخواهی که نسبتبه من به منزله هارون نسبتبه موسی باشی، با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟» پیامبر (ص) روز غدیر در برابر هزاران نفر فرمود: «هر کس را من صاحب اختیار بودم، این علی صاحب اختیار اوست. بار خدایا! دوستدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار، هر که او را دشمن دارد! با وجود این همه گواهیهای پیامبر (ص) درباره علی (ع)، خلیفه از این که او را جانشین قرار دهد، خودداری کرد و آرزو داشت که ای کاش ابو عبیده و یا سالم زنده بودند تا نسبتبه یکی از آن دو نفر وصیت منکر. چرا؟ برای این که درباره هر کدام جمله‌ای از پیامبر (ص) شنیده بود.

از این گذشته چنان که از خود گواهی درک میشود، منطق، ما را در صدور چنین گواهی از پیامبر (ص) درباره ابو عبیده، به شك و امدارد. زیرا بسی دشوار است که معتقد شویم پیامبر (ص) فرموده باشد ابو عبیده امین این امت است، چون ابو عبیده امینتر از علی (ع) و ابو بکر و یا عمر نبود. چه بسا پیامبر (ص) چنین عبارتی را از روی شوخی گفته باشد. و یا پیامبر (ص) فرموده است: ابو عبیده از جمله افراد امین این امت است (و چه افراد امینی که در میان صحابه پیامبر (ص) بودند). پس، عمر در شنیدن عبارت اشتباه کرده است، چنان که عمر روزی بد شنیده بود و روایت کرد که پیامبر فرموده است میتبه علت گریه خاندانش عذاب میشود پس عایشه مطابق نقل مسلم در صحیح خود بر او اعتراض کرد و گفت که پیامبر (ص) فرموده است: «خداوند عذاب کافر را به سبب گریه خانوادهاش زیاد میکند»، و به آیه شریفه «هیچ کسی بار گناه دیگری را به دوش نمکشد» استشهاد کرد. هنگامی که به عایشه گفتند که عمر و (پسرش عبد الله آن را نقل کرده‌اند او گفتشما از من نقل کنید تا نه دروغگو و نه تکذیب شده باشید، و لیکن گاهی شنوایی خطا میکند (6)

### آیا خلافت برای غیر قرشی است؟

در سخنان خلیفه دوم مطلب دیگری است که ما را به شگفتی و امدارد، زیرا به نظر او منصب خلافت مخصوص قریش است. این سخن چه بسا در عهد خود او، و در دوران خلافت ابو (2) بکر اظهار مشد. با این همه عمر، آمادگی خود را برای تعیین زمامداری سالم، غلام ابو حذیفه، نیز ابراز داشت، در حالی که سالم از قریش نبود، و نسبتی با عرب نداشت، سالم را در کودکی از

استخر فارس آورده بودند و به دست زنی از انصار که مالک او شده بود، آزاد شد و آن گاه او خدمت ابو حذیفه را به عهده گرفت. چون نام پدرش را نمودنستیه نام سالم مولای ابو حذیفه شهرت یافت (7). علی رغم همه اینها، خلیفه آمادگی خود را برای تعیین وی به زمامداری مسلمانان ابراز داشت ولی از این که علی را به سرپرستی تعیین کند خودداری ورزید در حالی که علی (ع) پسر عموی پیامبر (ص) بود، و کسی که پیامبر او را از میان همه مسلمانان به برادری انتخاب فرمود

### او انصار را از حق انتخاب محروم داشت

خلیفه دوم شش نفر از قریش را انتخاب کرد، و تنها به ایشان حق رسیدن به خلافت و هم چنین حق انتخاب خلیفه را داد. و بقیه امت را مجبور ساخت تا گرد آنان بگردند و آنچه ایشان (3) دستور مدهند انجام دهند، به سخن دیگر، امتحق مخالفت اعضای شورا را نداشت. او شخص هفتمی را با عنوان مشاور وارد آن جمع کرد، عبد الله عمر، که او هم یکی از قریش بود

عمر هیچ يك از انصار را به عنوان انتخاب کننده و یا حداقل به عنوان مشاور وارد شورا نکرد. و اگر مباحثی خلیفه از قریش باشد، بدین گونه، او خلیفه همه مسلمانان است نه تنها خلیفه مردم قریش، و اگر برای انصار حقی در خلافت نبوده است، پس چرا اسلام آنان را با دیگر مسلمانان دست کم در انتخاب کردن شریک دانسته است؟ با همه اینها، انصار بر خلاف قریش متمایل به علی (ع) بودند، و اگر به کسانی از آنان دسترسی پیدا میشد کفه علی میچربید؛ و این همان چیزی بود که خلیفه هرگز نمخواست

### تمایلات اعضای شورا

کیفیتی را که خلیفه در آستانه مرگ، برای گزینش اعضای شورای خلافت جدید اختیار کرده بود از جهتی مخالف جهت علی (ع) الهام میگرفت. او شورا را منحصر به شش عضو کرد. (4) آن اعضا تمایلاتی داشتند که خلیفه، خوب بدان آگاه بود. و پیدا بود که هرگز علی (ع) خلیفه نمیشود. عثمان خواهان خلافت بود و عبد الرحمان داماد وی و شوهر خواهرش بود. سعد پسر عموی عبد الرحمان و طلحة بن عبید الله با علی (ع) قرابتی نداشت، چون میان بنی هاشم و قبیله تیم از زمانی که با ابو بکر بیعت کردند رابطه گرمی وجود نداشت. بدین گونه اکثریت مخالف علی بودند

علی (ع) هنگامی که شنید، خلیفه در آستانه مرگ، به آن شش نفر آموزشهای لازم را برای چگونگی گزینش خلیفه، میدهد، بدرنگ مطلب را دریافت. او به کسانی از بنی هاشم که همراهش بودند پس از خروج از خانه عمر فرمود: «اگر من در میان شما فرمانبر قبیله شما (قریش) باشم، شما هرگز به امارت نخواهید رسید.» و به عمویش عباس گفت: «خلافت از ما برگشت... (عمر) عثمان را همتای من ساخت و گفتبا اکثریت باشید. اگر دو نفر به فردی و دو تن دیگر به شخص دیگری راضی شدند، پس با کسانی باشید که عبد الرحمان با آنان است، سعد که با پسر عمویش (عبد الرحمان) مخالفت نمکند، از طرفی عبد الرحمان داماد عثمان است و با هم اختلاف نظری ندارند. در نتیجه، یکی از آن دو نفر، دیگری را به خلافت مگمارد، و اگر دو نفر دیگر (هم با من باشند سودی به حال من ندارد» (8)

امام از این موضوع بارها در ایام خلافت خود، سخن گفته است او در خطبه خود (معروف به شقشقیه) فرموده است

تا این که عمر هم راه خود را پیمود، امر خلافت را میان جماعتی قرار داد که مرا یکی از آنان پنداشت، پس، خدایا پناه مبرم به تو از این شورایی که تشکیل شد، چگونه مرا با خلیفه اول... مساوی دانستند و نسبتبه من تردید روا داشتند تا جایی که امروز در کنار این افراد قرار گرفتیم! و لیکن من در فراز و نشیب از آنان پیروی کردم، تا این که مردی از روی حسد، و دیگری به دلیل دامادی و خویشاوندی با عثمان از من اعراض کردند، و همچنین دو نفر دیگر...» (9) اگر خلیفه، شمار اعضای شورا را گسترش میداد و به آن شش تن، دو یا سه نفر از کسانی که به علی (ع) تمایل داشتند، مسافزد، هر آینه راه برای رسیدن علی (ع) به خلافت باز میبود

### چرا خلیفه به اعضای شورا دستور نداد تا با گروه برادر پیامبر (ص) همراه باشند؟

خلیفه، بارها صمیمانه پرده از روی این عقیده خود برداشت و گفت: علنشایستهترین فردی است که میتواند مردم را به جانب حق سوق دهد. اقتضای عقل و خرد این بود که در صورت

اختلاف، اعضای شورا را مامور سازد تا با گروهی همراه باشند که علی با آنهاست، چه به شهادت پیامبر (ص)، علی با حق است و از قرآن هرگز جدا نمیشود. پیامبر (ص) فرموده است که کتاب خدا و عترت آن بزرگوار، هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض سوی او باز گردند. علی (ع) بزرگ خاندان پیامبر (ص) است. و لیکن خلیفه اعضای شورا را مامور کرد. در صورت اختلاف و تساوی آرا و نغمهها-با گروهی که عبد الرحمان در میان آنهاست همراه باشند، آن هم اگر به داوری عبد الله بن عمر در رفع اختلاف خود، تن ندادند.

### عبد الله بن عمر

همین عبد الله بن عمر با تقوای پرهیزکار را مسبینیم که در مورد وارد کردنش به شورا نوعی تناقض وجود دارد. پدرش درباره او-چنان که پیشتر گفتیم-گفته است: «چگونه مردی را (5) خلیفه قرار دهد که از طلاق زنش ناتوان است» و یا گفته است: «از عهده طلاق همسرش بخوبی برنماید.» کسی که این چنین ناتوان استشایسته نیست تا در امر خلافتی که سرنوشت مسلمانان بدان وابسته است، طرف مشورت قرار گیرد ولی با همه اینها، پدرش عمر او را به عنوان مشاور و داور وارد شورا میکند.

پس از سالها، ضعف نظر عبد الله و فاصله او از علی (ع) آشکار شد. البته او پس از این که عثمان به قتل رسید و تمام جهان اسلام به جز مردم شام-با علی (ع) بیعت کردند از بیعتا علی (ع) خودداری کرد. او با آن که مدانست علی کیست و پیامبر (ص) دربارهاش چه گفته است-در تمام مدت خلافت علی (ع) که حدود پنجسال ادامه داشت-موضع خود را حفظ کرد. ولی همین مرد راضی شد تا با یزید بن معاویه بیعت کند! مسلم در صحیح خود مطلب زیر را آورده است: «در زمان یزید بن معاویه (هنگامی که لشکر یزید مدینه الرسول را-به تمام معنی-مباح دانسته بود) آن گاه کهداستان حره (10) اتفاق افتاد، عبد الله بن عمر نزد عبد الله بن مطیع آمد. عبد الله بن مطیع گفت: برای ابو عبد الرحمان (عبد الله بن عمر) متکایی بگذارید. او گفت: نزد تو برای نشستن نیامدهام، آمدهام تا برای تو حدیثی نقل کنم. از پیامبر خدا (ص) شنیدم که مفرمود: کسی که مانع خدمت و طاعت کسی شود، روز قیامت، در حالی که حجتی در برابر خدا ندارد، او را (ملاقات خواهد کرد و هر کس-در حالی که بیعتی در گردنش نباشد-بمیرد، چون مرگ جاهلیت مرده است» (11)

بدین گونه، عبد الله مترسید تا در گردنش بیعتیزید (قاتل امام حسین (ع) و کسی که همه چیز مدینه را مباح شمرد و ویرانگر کعبه، است) نباشد، و به مرگ جاهلیت نمیرد، ولی او نترسید که اگر از بیعتبا برادر و برگزیده پیامبر (ص) خودداری کند، به مرگ جاهلیتبمیرد.

جای تعجب است، که این صحابی تا آن جا در درك سخنان پیامبر سطحی باشد که کلمه بیعت را-ببقید و شرط-بگیرد، ولی گفته خدای تعالی را فراموش کند. که فرموده است: «هرگز قومی را (نخواهی دید که به خدا و روز جزا مؤمن باشد و با این حال کسی را که با خدا و رسولش در ستیز است دوستدارد...» (12)

(به هر حال، در حقیقت، وارد ساختن عبد الله بن عمر، در شورا، خدمتی بود به عثمان، و باعث مشکلاتی بود برای علی (ع)

### تهدید مخالف، به قتل

شاید من باور نکنم، عمر، صحابی بزرگ که اطاعتش از خدا و رسول خدا (ص) زبانه زد است، دستور قتل مخالف و یا مخالفان با اکثریت را صادر کرده باشد. و آن گاه امر به قتل کسی کند که (6) هنگام تساوی آرا، با گروه عبد الرحمان مخالفت ورزد! برآستی که این کاری بسیار وحشتناک است. البته عمر گفته بود که پیامبر (ص) شهادت داده است که اعضای شش نفری از اهل بهشتند. او با این حال نظر داد که کشتن مخالف به دلیل خودداریش از بیعتبا کسی که گروه دیگر انتخاب میکند، جایز است، هر چند که آن شخص مخالف، مردم را به قیام و یا به سرپیچی از آن حکم، هم دعوت نکند! حتی دستور قتل همه کسانی را که در فاصله سه روز بر امری اتفاق نظر پیدا نکنند، صادر کرد. این نظر خلیفه است در حالی که قرآن مگوید

(و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، کیفرش جاودانه بودن در جهنم است، خداوند بر او خشم گیرد و از رحمتش، بدور دارد، عذابی بزرگ برایش مهیا سازد» (13)

لازمه آموزشهای شورا این بود که اگر علی (ع) با اکثریت مخالفت کند و از بیعتخودداری ورزد، کشته شود، هر چند که صاحب اختیار هر مؤمنی است و اگر چه پیامبر (ص) درباره او فرموده است: «خدا! دوستدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد!» (ع) وقتی پیامبر چنین مفرماید که هر کس با علی (ع) دشمنی کند دشمن خداست، پس، وضع

کسی که او را بکشد چگونه خواهد بود؟

چگونه عمر به خود اجازه مدهد تا بزرگان صحابه و بزرگ خاندان پیامبر (ص) را در صورت مخالفت با او و یا مخالفت با عبد الرحمان بکشد؟ در صورتی که مسلمانان با پیامبر بزرگوار (ص) مخالفت میکردند و او آنان را نکشت. عمر خود روزی که پیامبر خواست نوشته‌های برای امت خود بنویسد تا پس از او گمراه نشوند، با پیامبر مخالفت کرد، ولی پیامبر (ص) دستور کشتن و یا مجازات او را نداد. آیا امر عمر و رای عبد الرحمان بزرگتر و مقدستر از امر پیامبر (ص) بوده است؟! شاید نظر عمر این بود که بیعت مسلمانان با او در آغاز خلافتش اختیارات مطلق به او داده است تا هر کاری را که صلاح میداند انجام دهد.

بر فرض که بیعت مسلمانان به خلیفه این حق را بدهد که از طرف ایشان انتخاب کند و آزادیهای آنان را محدود کند و آنان را از حقوق خود محروم سازد، ولی به خلیفه حق کشتن بزرگان صحابی را که بشارت به بهشت داده شده‌اند به مجرد مخالفت فکری با وی نمدهد چگونه ممکن است مسلمانان به خلیفه امری را واگذارند که نه حق اوست و نه از حقوق ایشان محسوب میشود؟

پس مسلمانان، چه بتنهایی و چه دسته جمعی حق ندارند، فردی را که خداوند قتل او را حرام دانسته است به قتل برسانند. بیعت خلافت، بقید و شرط نیست، بلکه مشروط است به رفتار به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص). کتاب خدا و سنت پیامبرش کشتن افراد مؤمن را حرام میداند.

### رؤیاهای خلیفه و عبد الرحمان

براستی که این رویدادی شگفت انگیز است که عمر در حال بیهوشی در رؤیا مبیند که مردی وارد باغی شده است و شروع به چیدن هر میوه تازه و رسیده میکند و آنها را نزد خود (7) گرد می‌آورد و در زیر خود قرار میدهد. عبد الرحمان در حالی که قصد بیسترنوشت خلافت را دارد در خواب باغ سر سبز پر علفی را مشاهده میکند. شتر نری وارد آن میشود که زیباتر از آن ندیده است و از کنار او چون تیری عبور میکند بدون این که به چیزی متمایل شود و پشتسر او دو شتر حرکت میکنند بدون این که چیزی از باغ بخورند و به دنبال آن دو، شتر چهارمی وارد میشود که میان باغ به چریدن و نشخوار کردن مشغول میشود.

هر يك از دو بیننده رؤیا از خواب خود دانستند که خلیفه آینده، از اسراف در اموال مسلمانان خودداری نخواهد کرد، و وی هر میوه تر و تازه و رسیده را خواهد چید، و در آن (بیت المال) فرو خواهد افتاد و خواهد چرید و نشخوار خواهد کرد. پس، سزاوار بود که آن بینندگان رؤیا در رؤیای خود، هشدار می‌دهند هم نسبت به پیشامد مسامحه و سهل انگاری نسبت به این جریان مشاهده کنند، و ببینند که وظیفه آنان است تا احتیاطهای لازم را به کار برند تا کسی که گمان میرود از اسراف در اموال مسلمانان خودداری نکند، به منصب خلافت دست نیابد، و منطق اقتضا میکرد، هر کدام از بینندگان رؤیا شخصی را برای خلافت برگزینند که مداند آن کس در اموال مسلمانان اسراف نمیکند و در مسائل مادی پارساست. گزینش فردی از این دست، بالاترین احتیاطی بود که میتوانست جلو به خلافت رسیدن کسی را که میوه تازه و رسیده را میچیند و تمام باغ را مبلعد، بگیرد. و لیکن بینندگان رؤیا جریانی را پیش گرفتند که باعث دور کردن شخص پارسای خوددار از اسراف شد، و موجب شد تا کسی به لاف تبرسد که انتظار صرفت میوه چین و پر خور است.

البته عمر، نظر خود را درباره علی اظهار داشت و بارها گفت: که اگر علی زمام امور مسلمانان را عهده‌دار شود، ایشان را به جانب حق سوق خواهد داد و یا به راه راست هدایت خواهد کرد. و تاریخ حکایت میکند که عمر به عثمان گفت: «گویا مبینم که من تو را بر قریش به خاطر علاقه آنان امیر و فرمانروا کردم و تو امویان و بنی ابی معیط را به گردن عرب سوار کرده‌ای و ... دست ایشان را در اموال و اراضی مسلمانان باز گذارده‌ای، در نتیجه، دستهای از گرگان عرب به تو حمله کرده، تو را در بسترست بسختی خواهند درید».

روش علی (ع) در روزگار پیامبر و در دوران شیخین برای هر کسی که او را مشناخت، اثبات میکرد که فردی پارسا و عابد است که برای امور مادی ارزشی قایل نیست، در حالی که برخی از بزرگان صحابه به کسب مال و کامیابی پرداخته بودند، و ثروت بعضی از آنان به صدها هزار و یا به میلیونها رسیده بود. یکی از آنان عبد الرحمان بن عوف بود. اما علی (ع) همان گونه که پیش از فتوحات زندگی میکرد، پس از فتوحات اسلام نیز همان زندگی را داشت که بسختی و ضیق معیشت نزدیکتر بود تا رفاه و آسایش. او نه سوداگری کرد و نه گشاده دستی. او تنها به (مقرری بیت المال اکتفا کرده، زندگی نکرد و خانواده‌اش را میچرخاند و از مازاد آن زمینی در «ینبع» خریداری کرد، و دیگر چیزی بر آن نیفزود (14).

اگر نظر خلیفه در آستانه مرگ درباره آن دو مرد، چنین است (دو مردی که صادقانه مینداشت هرگز پس از وی کسی جز یکی از آن دو نفر به خلافت نخواهد رسید) سزاوار بود که رویای خود را بنا بر احتیاط بر جانشین قرار دادن علی (ع) حمل نکرد، و یا حداقل شورا را به صورتی تشکیل مداد که کفه علی (ع) بطور قطع، بر کسی که نسبت به او احتمال سهل انگاری در اموال مسلمانان مرفت، بچرید. عبد الرحمان بن عوف، در مورد سختگیری علی نسبت به خویشان و اجتناب وی از اسراف در اموال مسلمانان، با اطلاع نبود. صاحبان رویاها، هشدار را درک نکردند و تصمیماتی گرفتند که خلافت را از فرد پرهیزگار دور ساخت و دستیابی آن را برای فردی سهل انگار تضمین کرد. پس به جای این که آن هشدار انگیزه کوشش بینندگان رویاها به دوری از خطر شود، دستیابی به خطر را آسان ساخت.

## شرط عبد الرحمان

شرطی که عبد الرحمان در بیعت خود به علی و عثمان عرضه کرد که خلیفه جدید مطابق روش شیخین عمل کند، شرطی زاید بود و هیچ گونه دلیل موجهی نداشت. بر هر خلیفهای لازم بود (8) که برابر کتاب خدا و سنت پیامبرش رفتار کند. هر گاه خلیفه جدید به قوانین اسلام داناتر از کسی باشد که پیش از او بوده است و در روش خلیفه پیش از خود خطایی مشاهده کند، پیروی از او برایش حرام خواهد بود. اگر رفتار شیخین را در برابر کتاب خدا و سنت پیامبرش قرار دهد خطای بزرگی مرتکب شده است. البته کتاب خدا خطا پذیر نیست و رسول خدا (ص) در تبلیغ خطا نمکند و بنابراین پیروی از کتاب خدا و تعلیمات پیامبر (ص) واجب و لازم است. اما شیخین مانند سایر مسلمانان زبده در معرض ارتکاب خطا هستند، پس نه تنها قرار دادن روش ایشان در کنار کتاب و سنت کاری موجه و پذیرفتنی نیست بلکه شاید بدعتگذاری در دین باشد.

در فصل شانزدهم یادآور شدیم که اگر خلافت بر مبنای پیمانی از جانب رسول خدا بر مبنای وحی نازل شده برابر نمیبود و به دست انتخاب توده مردم و یا با گزینش اقلیت با فضیلتی مانند صحابه قرار مگرفت، ممکن بود قانونی و مشروع باشد. با همه اینها، علی رغم مشروعیتش خالی از بعضی جنبه‌های منفی نیست از آن جمله

البته رفتار و گفتار خلیفه انتخاب شده، به صورت قوانین شرعی، مقدس نمگردد زیرا، او پیش از انتخاب شدن مانند دیگر مسلمانان پاک، گفتار و رفتارش در معرض لغزش و خطا بوده است و پس از انتخاب نیز به همان وضع باقی است، زیرا انتخاب، شخصیت او را عوض نمکند و اگر ناآگاه باشد، او را عالم و دانا نمسازد و اگر از بینش محدودی برخوردار باشد، علم او را کامل نمکند و نهایت چیزی که برای چنین خلیفهای انتظار مرود این است که مجتهدی چون دیگر مجتهدان باشد. پس لازم نیست که مجتهد دیگری با وی موافقت کند. برای نامجتهدان نیز جایز است تا از مجتهد دیگری غیر از او تقلید کنند.

در این فصل یادآور شدیم خلافتی که با تعیین خدا و رسول خدا فراهم آید از این جنبه منفی بر کنار است، توضیح این که وقتی پیامبر نسبت به خلافتش مشخص معینی، به استناد وحی، سفارش میکند بر تمام مسلمانان واجب است تا از آن شخص مورد سفارش، در گفتار و رفتار، پیروی کنند، زیرا مخالفت ایشان با وی مخالفت با شخص پیامبر (ص) خواهد بود.

شیخین با توصیه و پیمانی از جانب خدا و پیامبرش به خلافت نرسیدند، زیرا خلافت خلیفه اول با انتخاب اصحاب، و خلافت خلیفه دوم با تعیین خلیفه اول که خود انتخابی بوده و نیز با بیعت مردم، انجام شد. پس، آن دو خلیفه فراتر از این نمباشند که مجتهدند که هم امکان صواب و هم خطا در نظر آنان راه دارد. بنابراین، بر خلیفه پس از آن دو واجب نیست تا از روش ایشان پیروی کند، بخصوص اگر فردی مانند علبن ابی طالب باشد که داناتر از آنان است. از این گذشته خود خلیفه دوم با خلیفه اول در همه مسایل اتفاق نظر نداشت و در تمام روش و رفتار او پیروی نکرد و در مواردی از جمله در نظام تقسیم اموال مسلمانان با او مخالف بود، زیرا ابو بکر به پیروی از پیامبر آن اموال را یکسان تقسیم نکرد، و عمر، بر مبنای سابقه و جهاد ایشان میان آنان امتیاز قائل میشد. پس در حالی که روش آن دو خلیفه با هم تناقض و اختلاف داشت، برای خلیفه پس از ایشان - اگر هم مخواست - محال بود، برابر روش آن دو رفتار کند.

پس، این که عبد الرحمان از خلیفه جدید مخواست تا به روش شیخین رفتار کند، زیاده طلبی در شریعت و وارد ساختن چیزی در دین است که از دین نبوده است. با این همه، این درخواستی غیر ممکن بود. شگفتا که عبد الرحمان کاسه از آش داغتر بود. برآستی که خلیفه اول به خلیفه دوم توصیه کرد ولی یادآور نشد تا به روش او رفتار کند و با او پیش از عمل به کتاب خدا و سنت پیامبرش شرطی نکرد. هنگامی که خلیفه دوم امر شورا را ترتیب داد به خلیفه بعدی شرط نکرد تا به روش او و یا روش ابو بکر رفتار کند.

(آن شرط ابزاری بود برای رهایی از علی (ع)

با این که معتقد نیستم پسر عوف که از اصحاب برجسته بود، تا این اندازه ساده باشد که نداند شرطی که میکند از شروط مجاز نیست، اگر او تا این حد ساده بود خلیفه در آستانه مرگ چنین صلاحیت مهمی برای او قایل نمیشد. در حقیقت، او این شرط غیر مجاز را برای رهایی از علی (ع) مطرح کرد، زیرا برای او دشوار بود تا بدون هیچ بهانه‌های عثمان را بر علی مقدم بدارد. علی (ع) دارای سابقه، دانش، جهاد و خویشاوندی با پیامبر (ص) بود در حالی که نه عثمان واجد آنها بود و نه احدی از اصحاب پس، این که، عثمان را بر علی (ع) مقدم داشت، او را در برابر اصحاب و هم تاریخ، بدون دلیلی موجه، در موضع ضد علی (ع) قرار میداد. بدین گونه عبد الرحمان چاره اندیشید، و پیش از عثمان، آن شرط را به علی (ع) عرضه داشت، با آن که مدانستعلی (ع) این شرط را نخواهد پذیرفت ولی عثمان قبول خواهد کرد. و بدان وسیله، عثمان را به خلافت رساند در حالی که برای این کارش دلیلی و بهانه‌های در اختیار داشت که هدف خود را با آن پنهان نمیکرد. ولی آن پرده بسیار نازک بود. خیلی زود علی (ع) عبد الرحمان را متهم کرد و گفت: «به خدا سوگند! او را زمامدار نکردی مگر به این امید که آن را به

### چیزی که به سود عبد الرحمان بدان استدلال میشود کرد

چه بسا برای شرطی که عبد الرحمان بن عوف در بیعتکار برد، به دو حدیثی که از پیامبر (ص) نقل شده است استدلال شود

یکی از آن دو حدیث این است که پیامبر (ص) فرمود: «به کسانی که پس از منند- ابو بکر و عمر- اقتدا کنید!» با چشم پوشی از خرده گیری در سند این حدیث، به چند دلیل، به درستی این (1) حدیث معتقد نیستم، یکی، این که حدیث، دلالت بر جانشین قرار گرفتن شیخین (ابو بکر و عمر) به وسیله پیامبر (ص) دارد. در صورتی که روایتی را که دانشمندان بزرگ، بخاری و مسلم، در صحیح از عمر نقل کرده‌اند آوردیم برابر آن روایت عمر، گفت: «اگر من جانشین تعیین نکنم به آن جهت است که پیامبر (ص) جانشین تعیین نکرد.» از زمان ابو بکر و عمر همه مسلمانان هماهنگند که پیامبر (ص) هیچ کدام از این دو را به خلافت تعیین نکرد

اگر پیامبر (ص) آنچه را در حدیث آمده است، بیان کرده بود، عمر در روز سقیفه، هنگام دعوت مسلمانان به بیعت با ابو بکر، بدان استدلال نمیکرد. اگر پیامبر (ص) آنچه در این حدیث است گفته بود، عمر برای اثبات شایستگی ابو بکر به خلافت، نیازی نداشت تا به این استدلال کند که ابو بکر همراه پیامبر (ص) در غار بوده است، و یا این که پیامبر او را مامور کرده است با مسلمانان نماز بخواند، زیرا سالم خادم ابو حذیفه و ابوذر و دیگران نیز در نبودن پیامبر (ص) با مسلمانان نماز میخواندند. اگر آن حدیث درست بود شخص ابو بکر به جای این که بگوید عرب جز به این تیره از قریش ایمان ندارد و یا این که پیامبر (ص) فرموده است: «قریش صاحبان اختیار این امرند»، روز سقیفه در برابر انصار بدان حدیث استدلال نمیکرد. اگر این حدیث صحیح بود، ابو بکر در روز سقیفه مسلمانان را دعوت به بیعت با ابو عبیده و یا عمر نمیکرد، بلکه مبیایستبه بیعت با خود و یا بیعت با عمر دعوت کند، زیرا که نام هر دوی آنان به تنهایی در حدیث آمده است

اگر آنچه در این حدیث آمده است گفته پیامبر (ص) میبود، بنگمان عبد الرحمان بن عوف به هنگام عرضه شرط خود در بیعت با علی (ع) برای نشان دادن درستی آن شرط (رفتار به روش شیخین) بدان حدیث استدلال نمیکرد

اگر این حدیث صحیح بود، بشك علی (ع) از قبول آن شرط خودداری نمیکرد و رفتار برابر شیوه شیخین به دستور پیامبر (ص) واجب میبود، و علی مطیعترین فرد نسبت به خدا و رسول خدا و داناترین مردم به گفته‌ها و سنن پیامبر (ص) بوده است

اگر این حدیث درست میبود، علی از بیعت با ابو بکر خودداری نمیکرد و بنگمان مدعی نمیشد که خلافت حق او و حق خاندان پیامبر (ص) است. اگر آن حدیث صحیح میبود، هر آینه ابو بکر- روزی که علی از بیعت با وی سرپیچی کرد بدان حدیث استدلال منجست و نیازی پیدا نمیشد تا او و دوستش علی (ع) را مجبور به بیعت کنند. و لیکن ابو بکر به علی (ع) گفت که مردم او را انتخاب کرده‌اند. اگر پیامبر (ص) محتوای حدیث را بیان کرده بود، ابو بکر مبیایستباید آور شود که پیامبر (ص) او را انتخاب کرده است

از این گذشته، این حدیث مسلمانان را به انجام اعمال ضد و نقیض امر میکند، زیرا شیخین در همه چیز اتفاق نظر نداشتند تا يك فرد مسلمان بتواند از آن دو پیروی کند. ابو بکر در حج تمتع و عقد تمتع پیروی از پیامبر (ص) کرد در حالی که عمر هر دوی آنها را ممنوع ساخت. در فصل پیش روایتی را که مسلم در صحیح خود از عمر نقل کرده بود آوردیم که گفته بود: «خداوند، برای پیامبرش آنچه را میخواست و به هر ترتیبی که میخواست تحلال مشمرد. البته قرآن در جایگاههای مناسب خود نازل شده است پس، حج و عمره را برای خدای- چنان که خداوند . (به شما امر کرده است- تمام کنید. و قطعی کنید ازدواج این زنان را پس، هرگز مردی نکاح با زنی را تا مدت معین انجام نخواهد داد، مگر این که با سنگ او را سنگسار خواهم کرد» (15)



علاوه بر آن، اگر این حدیث صحیح باشد، بشك دليل بر این است که شیخین در گفتار و رفتار از خطا معصومند، در صورتی که نه تنها بدیهی است چنان نبوده‌اند، بلکه مانند دیگر اصحاب شایسته پیامبر (ص)، آن دو نیز خطا نکردند.

اما حدیث دیگر حدیثی است که از پیامبر روایت شده است که فرمود: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده بود، پس، سزاوار نبود که خلفای پس از او به وی اقتدا کنند، و در این صورت، هیچ دلیل موجهی وجود ندارد تا عبد الرحمن بن عوف با خلیفه سوم هر کس باشد شرط کند که بایستی به روش خلیفه دوم رفتار کند.

ای بسا که پیامبر (ص) این سخن را در رویدادی فرموده است که عمر در آن مورد نظر صائبی ابراز داشته بوده است. پیامبر (ص) فرموده است که خداوند حق را بر زبان و قلب عمر در اظهار این نظر در آن رویداد ویژه برانده است. منطقی نیست که بگوییم پیامبر (ص) خواسته است به مسلمانان بگوید که هر چه عمر بگوید حق است.

اگر این کلمه منسوب به پیامبر (ص) مطابق ظاهر لفظ معنی شود، هر آینه گواهی از سوی رسول خدا (ص) بر عصمت عمر از خطا خواهد بود، در هر سخنی که بگوید و هر نظری که اظهار دارد چه در امور دینی باشد و چه در امور دنیایی، در صورتی که همه مسلمانان حتی در مورد شخص پیامبر (ص) چنین عقیده و برداشتی ندارند و معتقدند که پیامبر (ص) فقط در تبلیغ امور دینی معصوم از خطاست (16). برآستی این از بدیهیات تاریخی است که عمر در چند مورد سخنی ناسازگار با حق گفته است، از آن جمله: عمر، مردن پیامبر (ص) را به هنگام بدرود جهان-انکار کرد. ابن هشام در سیره خود نقل کرده است که آن روز عمر گفت: «گروهی از منافقان گمان میکنند که پیامبر خدا (ص) مرده است. به خدا سوگند که پیامبر برنگردد، چنان که (موسی برگشت، در آن صورت باید دست و پای کسانی که گمان می‌برند رسول خدا (ص) مرده است بریده شود (17).

بخاری در جلد ششم از صحیح خود نقل کرده است که «ابو بکر آن روز از خانه بیرون شد، دید عمر مشغول سخن گفتن با مردم است، گفت: عمر، بنشین! عمر از نشستن خودداری کرد پس، مردم عمر را ترك کردند و به طرف او آمدند، ابو بکر رو به مردم کرد و گفت: «اما بعد، هر کس از شما محمد (ص) را می‌پرستید، پس محمد بدرود حیات گفته است و هر که خدا را می‌پرستد، خداوند زنده است و نمی‌میرد. خداوند در قرآن مجید فرموده است: محمد، کسی نیست جز رسول خدا که پیش از او پیامبرانی در گذشته‌اند». عمر، پس از آن، گفت: به خدا قسم آن را نمی‌دانستم، مگر این که از ابو بکر شنیدم. آیه را تلاوت کرد، آن گاه، ایستادم چنان که پاهایم تاب نیاورد، تا این که، به هنگام شنیدن تلاوت آیه شریفه که پیامبر از دنیا رفته است، روی زمین افتادم.»

از جمله موارد دیگری که گفتار عمر بر خلاف حق بوده است آن جا بود که با پیامبر (ص) مخالفت کرد. آن بزرگوار درخواست نوشتن نوبت‌های را برای امتش بنویسد تا پس از رحلتش گمراه نگردند عمر با آن کار، پیامبر (ص) را به خشم آورد و با مخالفت خود، امت را از رسیدن به آن ابزار مطمئن که پیامبر (ص) درخواست تا بدان وسیله راه آینده امت را روشن سازد، محروم کرد. این مخالفت را دو عالم بزرگ: مسلم و بخاری در صحاح خود نقل کرده‌اند.

بخاری از ابن عباس روایت زیر را نقل کرده است

چون بیماری پیامبر (ص) شدت یافت، فرمود: کاغذی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید. عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است (نمیداند چه مگوید!) «کتاب خدا را داریم که ما را بس است آن گاه، میان اطرافیان اختلاف افتاد و سر و صدا زیاد شد، پیامبر (ص) گفت: از کنار من برخیزید و سزاوار نیست پیش من نزاع کنید. سپس، ابن عباس (از خانه پیامبر (ص) بیرون شد در حالی که میگفت: برآستی که بزرگترین مصیبت آن بود که میان رسول خدا (ص) و نوشتن مانع و فاصله ایجاد شد» (18).

تردیدی نیست که عمر در این حادثه خطا کرده و از حقیقت بسیار دور افتاده است، زیرا پیامبر (ص) را از نوشتن وصیتش مانع شد و با او مخالفت کرد و اندیشه آن بزرگوار را متهم کرد. در حالی که خداوند مفرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از پیامبر (ص) اطاعت کنید...» او در حضور پیامبر (ص) صدایش را بلند کرد، در صورتی که خداوند مفرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر (ص) بر نیاورید...» (19) دلیل بر این که وی پیامبر (ص) را خشمگین ساخت، همین بس که پیامبر به او و هر که با او بود دستور داد تا از خانه بیرون روند. از جمله مواردی که عمر از حق دور افتاد، روز صلح حدیبیه بود، مورخان اجماع دارند بر این که عمر با پیامبر به جدال پرداخت و به معاهده صلح میان او و مشرکان قریش اعتراض کرد. عمر، پس از آن رویداد، میگفت: «همواره من صدقه میدادم و روزه می‌گرفتم و نماز می‌خواندم و برده آزاد می‌کردم برای کاری که آن روز کردم و از ترس حرفی که آن

«روز زدم» (20)

از جمله موارد، این که وی در جریان شورا که هم اکنون آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، از حق دور افتاد. او خودداریش را نسبت به تعیین خلافت علی (ع) و خط دادن به شورا برای رسیدن عثمان به خلافت، ابراز داشت، در صورتی که عمر بخوبی علاقه شدید عثمان را نسبت به امویان و بنی ابی معیط، مدانست. عمر خود پیش از مرگ ابراز داشت، بلکه پیش بینی میکرد، که منترسد عثمان اینان را به گردن مردم عرب سوار کند. دستیافتن عثمان به خلافت منجر به حوادثی شد که به گرفتاریهای زیادی برای مسلمانان انجامید.

بدین گونه، ما هیچ دلیل موجهی نیز برای شرط پیشنهادی عبد الرحمان بن عوف به علی (ع) به هنگام طرح بیعت به وی نداریم. از دید ما، آن شرط، تنها وسیله‌ای برای کنار زدن علی (ع) بوده است.

### نمونه بودن علی (ع) در مساله شورا

اما برخورد علی (ع) در خلال تنگنای شورا در حقیقت نمونه نمونه‌هاست او از جهت عظمت و صحت اراده و ایمان به مبدا، در تاریخ انسانیت بنظر است. وی در حکومت جهان اسلام (9) که بر او عرضه میشد، آن ارزش را نمیدید تا بفره‌ای باشد به سود مسلمانان و به زیان خود

علی (ع) آن متاع فریبنده را نپذیرفت، زیرا اقتضای این پذیرش آن بود که به اندازه مویی از حق تعالی دور شود.

چرا علی (ع) از مبدا خود حتی به آن مقدار ناچیز دور شود، در حالی که خلافت در نظر او نه هدف، که وسیله‌ای بود برای بر پا داشتن حق و اجرای اصولی که دهها سال از زمان شنیدن ندای محمد (ص) زندگی خویش را برای آن صرف کرده بود.

براستی برایش رنج آور بود که با همه پیشتازی در اسلام و پیکارش در راه خدا با دانش بیپایانش، با فرد دیگری از اصحاب یکسان و یکسو نگریده شود. آزرده‌گی او از این امر، به خاطر آن نبود که جلال و بزرگی او را خدشدار کرده بود، بلکه از آن بود که یکسان دانستن او با این اصحاب پاک، نقطه آغازین حوادثی میشد که به مصلحت جهان اسلام نبود. پیامبر بزرگوار (ص) امتش را از آن حوادث بر حذر داشته بود. تاریخ یادآور آن است که علی (ع) دو بار در کشاکش تصمیم‌گیریهای شورا راجع به آن رویدادها سخن گفت، گویی که او از روی نوشتهای مخواند. طبری نقل کرده است که علی (ع)، پس از این که خلیفه در آستانه مرگ، راهی را که مخواستخلفه جدید با آن انتخاب شود روشن ساخت، به عمویش عباس فرمود: «هان مدانم بزودی عثمان زمامدار خواهد شد و بدعتها و پیشامدهای ناگوار به وجود خواهد آمد، اگر زنده بماند به یادت خواهم آورد و اگر کشته شود و یا بمیرد، امویان حکومت را میان خود دستبسته دستخواهند کرد. اگر من زنده باشم مرا در موضع ناراضیان خواهند پنداشت. او به اعضای شورا - که مشغول شور بودند - فرمود

سپاس بر خداوندی که محمد (ص) را از میان ما به پیامبری برگزید و به عنوان رسالت به سوی ما مبعوث کرد ما اهل بیت آن پیامبر و کان حکمت و وسیله ایمنی برای اهل زمین و انگیزه»  
 رهایی هر طالب نجاتیم، «ما صاحب حقی هستیم که اگر به ما داده شود، آن را منگیریم و اگر از ما باز دارند، سختیها را تحمل میکنیم هر چند برای مدتی دراز باشد. اگر پیامبر خدا (ص) پیمانی با ما بسته است ما آن را اجرا میکنیم، و اگر به ما دستوری داده است تا زنده‌ایم، بر آن پای منقشاریم هرگز کسی پیش از من به دعوت حق و پیوند رحم نشناخته است. هیچ نیرو و توانی - جز نیرو و توان الهی - وجود ندارد. سخنم را بشنوید و به حجت و برهانم گوش فرا دهید! ممکن است بعد از این انجمن، خلافت را در حالی ببینید که شمشیرها دربارہ آن از غلاف کشیده، و عهد و پیمانها شکسته شود بحدی که اجتماعی برای شما نماند و بعضی از شما پیشوایان گمراهی و پیرو مردم نادان شوید

بعدها تمام آنچه را که در این دو گفتار، آشکارا بیان داشته بود به وقوع پیوست. عثمان حوادثی را به وجود آورد که مسلمانان سخت ناراضی بودند و بنی امیه سلطنتبر مردم را میان خود دستبسته دست کردند. اینان همان افرادی بودند که پیامبر (ص) امتش را از ایشان بر حذر داشته بود زیرا در عالم رویا دیده بود که آنان مانند بوزینگان بر منبر شبالا میروند. اگر خویشاوند صالح امویان - عثمان - به خلافت نرسیده بود، ممکن نبود ایشان به آن مقام برسند. دومین گفتار او نیز تحقق یافت. بعدها شمشیرها از غلاف کشیده شد و روزگار امنیت داخلی در میان مسلمانان پایان گرفت. عثمان کشته شد و قتل او به جنگهای نابود کننده‌ای منجر شد، و عهد و پیمانها شکسته شد. بدین گونه، بیعت با علی (ع) و، پیش از آن بیعت با عثمان را شکستند، و برخی از اعضای حاضر در شورا [مانند طلحه و زبیر] رهبران آشوب و پیروان مردم نادان گردیدند.

البته توجه آن بزرگوار به این فتنه‌های گسترده عاملی بود که آن حضرت را به وارد شدن به این شورا و نشستن با اعضای آن واداشت. او به پیشنهاد عمویش عباس که او را نصیحت میکرد تا با ایشان وارد شورا نشود، عمل نکرد، در صورتی که حق با علی (ع) بود و مباحثه، با آن که، یکسان نگرینسته شدنش با دیگر اعضا، به معنی چشم پوشی از مقام و جایگاه والایش بود، بدان تن ندهد

البته علی (ع) رفتن با آنان را به شورا نوعی فداکاری در راه خدا میدید که از آن ناگزیر بود، زیرا اگر با ایشان وارد شورا نشده بود، هر آینه در مورد انتخاب نکردنش به خلافتیه‌های به دست ایشان داده بود. بدین گونه، اگر علی (ع) از حضور با ایشان در شورا خودداری میکرد، اعضای شورا این حق را داشتند تا امتناع او را، عدم تمایلش به خلیفه شدن تلقی کنند، و تاریخ این حق را داشت که بگوید اگر علی (ع) حاضر میشد، از خلافت محروم نمگردید. برای تاریخ این امکان بود که بگوید علی (ع) در تحمل مسؤلیت خود کوتاهی کرده است و اگر حضور مییافت، بشک خلیفه نمشد، و مسلمانان از شر پیامدهایی که سالهای پس از شورا بدان مبتلا شدند، مصون مماندند. از این گذشته اگر علی در شورا حضور نمییافت، در حقیقت، به دیگر اعضا، در کاری که کردند، کمک کرده بود و با ایشان در قبول مسؤلیت عملی که انجام دادند شرکت داشت، زیرا حاضر نشدن وی به منزله تشجیع ایشان به انتخاب فردی دیگر بود. آری، در حقیقت برای آن حضرت، یک فریضه دینی بود تا در شورا حاضر شود و حق خود را نسبت به خلافتیه ایشان یادآوری کند دیگر این که اهل بیت (ع) کان حکمتاند و وسیله امان برای مردم زمین و برای هر کسی که خواستار نجات است، انگیزه نجاتند. اینها مضامین سخنان پیامبری است که به مسلمانان اعلام کرد، پیروی کتاب خدا و عترت پیامبر (ص) وسیله ایمنی امت از گمراهی است و هم این که اهل بیت او بسان کشتی نوحند، هر کس سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر که از آن رو گرداند غرق شد. علی (ع) مباحثه‌ی ایشان یادآور شود که خلافت حق اهل بیت است و ایشان نباید هرگز شمشیر بکشند و به خاطر او بجنگند. پیامبر (ص) به امت وصیت کرده است تا رهبری را به اهل بیت او بسپارند اما به اهل بیتش وصیت نکرده است تا به دلیل سپردن این رهبری به ایشان، به دست امت، به زور و جبر متوسل شوند

تاریخ متذکر است که علی (ع) به اعضای شورا بیش از اینها گفت، او به ایشان یادآوری کرد: «شما را به خدا آیا پیامبر خدا، در میان شما کسی را جز من، برادر خود قرار داد؟» گفتند: خیر. آیا در میان شما کسی جز من بوده است که پیامبر (ص) دربار او فرمود: هر کس را من صاحب اختیارم، پس این علی صاحب اختیار اوست؟ آنان گفتند: خیر. آیا در میان شما کسی جز من است که پیامبر خدا (ص) دربارهاش فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون هستی نسبت به موسی جز این که پس از من پیامبری وجود ندارد؟ گفتند: خیر. آیا در میان شما کسی هست که سوره برائت بر او سپرده شد و پیامبر خدا (ص) فرمود کسی از جانب من ادای امانت نمکند جز خودم و یا مردی غیر من اما به منزله خودم؟ گفتند: خیر. آیا نمیدانید که اصحاب پیامبر خدا (ص) در تنگنای رزم، در چندین مورد، از پیامبر فرار کردند و من هرگز فرار نکردم؟ ... گفتند: بلی» (21)

اینها و بیش از اینها گفت و آنان نیز همه را مدانستند و لیکن عواطفشان با آن چه مدانستند هماهنگی نداشت

تا حدی امام (ع) کوشش کرد تا اهل شورا را از مواجه شدن در طریقی که او بابصیرت خود میدید (یا صحیحتر بگوییم به وسیله آگاهی که از طریق پیامبر (ص) داشت) که مسلمانان را (9) به جانب آشوب سوق خواهد داد، باز دارد. او آمد تا بر آینده مسلمانان برای مدتی دراز حکومت کند. و لیکن شنوندگان را امکان اوج گرفتن تا آن سطح که چنان موقع خطیری را درک کنند نبود. هر کدام از آنان عقیده داشت که تسلیم خلافت به علی (ع) با تمایلات قریش و با تمایلات خاص ایشان سازگار نیست، زیرا رسیدن علی (ع) به خلافت به معنی نابودی آرمانهای ایشان در دستیابی به خلافت در آینده بود. بازگشت خلافت به اهل بیت پیامبر (ص) به معنی بقای آن در میان ایشان بود به دلیل بزرگواری بمانند و طهارتی که قرآن برای ایشان گواهی داده است. از طرفی، عبد الرحمان میدید که با دادن خلافت به عثمان، پس از مرگ او، دستیابی به آن را آسان میکند. او خود انتظار ماندن پس از عثمان را داشت زیرا عثمان در آن روز کهنسال بود. و لیکن عبد الرحمان پیش از عثمان مرد، و اگر هم زنده بود به خلافت نمرسید. راستی این صحابی مشهور از حقیقتی ناپنهان بخبر بود و آن حقیقت این بود که خلافت عثمان، زمینه مناسبی بود تا معاویه، پیش از هر کس دیگری به آن دسترسی پیدا کند

حقیقت مطلب این است که اعضای شورا- علی رغم تمام آنچه که پیامبر (ص) در شان علی (ع) فرموده است- از ارتکاب هیچ خلافتی در فاصله انداختن بین علی (ع) و خلافت خودداری نمکردند

چرا در آن مورد از ارتکاب گناه اجتناب کنند، در حالی که ابو بکر و عمر را دیده بودند، که با همه جلالت قدر و مقام بلند در دیانت و تقوا، بر علی پیشی گرفته، در آن مورد اجتناب از خلاف نکردند طبیعی بود که بقیه صحابه از گروه قریش بر همان راه و روش حرکت کنند. اگر باز گرداندن خلافت پس از وفات پیامبر (ص) از علی (ع) یک امر غیر منتظره بود، پس باز گرداندن آن به علی (ع) بعد از دو خلیفه نیز دور از انتظار به شمار میرفت. صحابی بزرگ، عمر، در رساندن عثمان به خلافت، عمل شگفت آوری نمود. و چه بسا در آن عمل وفاداری و باز پس دادن

احسانی را مدید که از عثمان نزد خود داشت، البته خواننده به خاطر دارد که عثمان نویسنده وصیتنامه ابو بکر درباره تعیین عمر به خلافت بود. هنگامی که ابو بکر پیش از ذکر نام عمر-بهبوش شد و عثمان ترسید که خلیفه از حالتی بهوشی برنگردد، برای طرفداری، نام عمر را اضافه کرد.

### طبقه جدید

اگر رویدادهای پیش از شورا بر رشد طبقات جدیدی از جمله اشرافیت قریش و اشرافیت طبقاتی که در مقرری از بیت المال برتری داده شد و پیدایی اشرافیت بنی امیه، کمک کرد، شورا (10) نیز طبقه جدیدی اضافه کرد که همان طبقه اعضای شورا باشد. براساسی که اعضای شورا، برجستهترین اصحاب شدند و هر کدام از ایشان شایستگیهای فراوانی برای خلافت در خود مدیدند. و چرا نبینند؟ عمر، با نفوذترین و مؤثرترین خلیفه، آنان را نامزد چنین شایستگیهایی کرده بود. در دل بعضی از این اعضای شورا آتش مطامع دنیا چنان شعلهور شده بود که بعدها خطر مهم و تاثیر منفی آن بر آینده جهان اسلامی سایه انداخت.

### از دست رفتن آخرین فرصت

در حقیقت شورا، فرصت زمانی را که برای مسلمانان و خلیفه فقید وجود داشت، از بین برد فرصتی که مشد با آن هر چه از اوضاع که شایسته بهبود است، اصلاح شود و جهان اسلام را (11) از آن بدبختیها و گرفتاریهای بشمار، دور سازد، و در راه به روی فتنههایی که آماده تهاجم بود و مرفت تا صدها هزار قربانی از مسلمانان بگیرد، ببندد.

البته خلیفه در گذشته برای امت و هم برای خود کارهایی کرد که از برجستهترین صفحات تاریخ به شمار میآید و خلافت در زمان او، و در دوران خلیفه اول، در حالی که به جانب ناموس قرآن و سنت پیامبر (ص) بزرگوار مشتافت، در مسیر ترقی خود حرکت کرد. و لیکن هدف رسالت اسلامی تنها این نبود که حکومتی مقتدر دوازده سال ادامه یابد و آن گاه به انحراف کشیده شود تا آن جا که مسلمانان دور شوند از آن عدالت، برادری حقیقی و دمکراسی واقعی که نه قوی از آن آزادی سوء استفاده کند؛ نه ناتوان، به خاطر ناتوانیش کنار زده شود و نه خویشی به دلیل خویشاوندیش از امتیاز بیشتری برخوردار شود.

در حقیقت، خلافتیک بار از علی (ع) به ابو بکر و بار دیگر به عمر، تغییر جهت داد و هر دو نفر این خلفا راه و روشی برجسته داشتند و اعمال شایسته زیادی داشتند. اگر خلافت پس از عمر هم به علی (ع) سپرده شده بود، باز هم دیر نشده بود. زیرا هنوز امنیت و برادری امت اسلام بر مبنای دین خدا برقرار بود، و هنوز دینش پیشاپیش دنیایش قرار داشت. علی با شایستگیها و ویژگیهای مهم خود این امکان را داشت که امت را در راه صحیح خود نگهدارد و به صفحات تاریخ با عظمتش برگهای درخشان بیشتری بیفزاید. برای علی (ع) این امکان بود تا درهای فتنه و آشوب را ببندد و آنها را در نطفه خفه کند.

نفوذ امویان در ایام خلافت عمر شروع به رشد کرد، و لیکن آنان آن اندازه نیرو و توان نگرفته بودند تا خطری جدی برای خلافت محسوب شوند. معاویه هنوز دولت در دولت نشده بود. تردیدی نیست که اگر پس از عمر، علی (ع) به خلافت رسیده بود، پیش از آن که نفوذ امویان به سراسر سرزمین شام گسترش یابد، به خوبی متوانست ریشه، این دودمان را از آن جا برکنند.

این طبقه که در عهد خلیفه دوم در نتیجه امتیاز در مقرری از بیت المال به وجود آمده بود در آن زمان خطری تهدید کننده نبود. آزمندی طلحه و زبیر به خلافت تا به این حد رشد نیافته بود، زیرا پیش از شورا، این دو نفر هم مانند دیگر مهاجران پیشین بودند که تعدادشان به دهها تن میرسید. آتش طمع ایشان پس از امتیاز دادن عمر به آنان و رساندنشان به مقام عضویت شورا شعلهور شد. پس، اگر شورا نبود این دو همدم یاری آن را نداشتند که با عثمان در ایام خلافتش مبارزه کنند و بعد از او آتش جنگی را در مقابل علی (ع) بر افروزند که هزاران قربانی از مسلمانان گرفت.

آری، اگر عمر، خلافت را به علی (ع) سپرده بود، هر آینه حق اهل بیت پیامبر (ص) را به خودشان بازگردانده بود و قلب پیامبر را شاد کرده بود و برای خلافت مرقی اسلامی عمر طولانی و برای مسلمانان اتحادی آرام و اخوتی فراگیر و با دوام و همچنین برای خاندان پیامبر (ص) زندگی سالم و بیخطری را تامین کرده بود. درایت عمر موجب آن بود که مسلمانان از او چنین توقعی داشته باشند. اما متاسفانه تعصب قبیلهای قرشی بودن- این صحابی بزرگ بر درایت وی غلبه کرد و در نتیجه، آن شورای غمبار به وجود آمد.

پنوشتها

البته مشهور این است که خلیفه به هنگام بازدید آسیابی که به دستور او، هرمان ایرانی معروف به ابو لؤلؤ ساخته بود، توسط وی ترور شد.م-1

ج 12 ص 206-2

منشم عطری است که ساییدن آن دشوار است.منشم نام زنی عطر فروش در مکه بود. مردم وقتی خود را با عطر او معطر میکردند جنگ میان آنان شدت میگرفت، لذا در شرارت ضرب-3. المثل شد.و میگفتند شومتر از عطر منشم (المنجد) .م

قسمتی از آیه 19 سوره یوسف.م-4

آن چه از گفتگوهای مربوط به شورا در این جا نقل کردیم، مطابق نقل ابن اثیر در ص 32-35 ج 3 الکامل ص 63-65 ج 1 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به نقل از طبری است-5

ج 6 ص 230-232-6

الفتنة الكبرى، ج 1 ص 37-7

ج 3 ص 33 کامل ابن اثیر-8

نهج البلاغه ج 1 خطبه 3-9

پس از شهادت امام حسین (ع) در سال 63 ه حدود دو ماه پیش از مرگ یزید، مسلم بن عقبه با لشکری به مدینه حمله کرد و در محلی به نام حره در نزدیکی مدینه با مردم مدینه که برای-10 دفاع آمده بودند جنگید و هزاران نفر از مردم بگناه را کشت و سپس به غارت اموال و هتك نوامیس مردم و بحرمتی به مسجد و روضه پیامبر پرداخت.م

صحیح مسلم، ج 12 ص 240-11

. (آیه 22 سوره مجادله) 58-12

سوره نساء (4) ،آیه 93-13

الفتنة الكبرى ج 1 ص 154-14

صحیح مسلم ج 8 ص 169-15

گویا مؤلف محترم در مورد عصمت پیامبر (ص) نظر به عقیده اکثریت مسلمانان داشته است، و گرنه شیعه امامیه (چنان که علامه حلی رحمة در ص 217-218 کشف المراد مفرماید)-16 قائل بر وجوب عصمت تمام انبیاء (ع) از همه گناهان صغیره و کبیر هاند و حتی سهو را بر پیامبر جایز نمیدانند.م

سیره ابن هشام ج 2 ص 655-17

صحیح بخاری ج 1 ص 18-39

سوره حجرات آیه 2-19

سیره ابن هشام ج 2 ص 20-216

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 ص 61 و طبرسی نیز در احتجاج ج 1 ص 196-198 این مطالب را نقل کرده است-21